

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی *

دولت رانتیر و نفوذ پذیری؛ اسرائیل، کمکهای آمریکا و صلح خاور میانه

چکیده مقاله

نویسنده معتقد است جایگاه یک کشور در اقتصاد بین الملل می تواند بر سیاست خارجی آن تأثیر گذار باشد. مقاله در ابتدا با طرح یک چارچوب تئوریک مبتنی بر نظریه های موجود در مورد سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه از یکسو و نظریه دولت رانتیر از سوی دیگر استدلال می نماید که چگونه یک دولت در عرصه بین المللی نفوذ پذیر گشته و در اثر فشار خارجی به تعدیل سیاست خارجی خود می پردازد. نویسنده سپس این چارچوب تئوریک را در مورد سیاست خاور میانه ای دولت اسرائیل به کار می بندد و استدلال می نماید که وابستگی اسرائیل به کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا تا حدی آنرا در مقابل خواسته ها و منافع ایالات متحده نفوذ پذیر نموده است. مقاله برای نشان دادن این نکته به صلح خاور میانه اشاره می نماید.

مقدمه

دولت اسرائیل را می توان از زوایا و جنبه های گوناگون مورد مطالعه قرار داد. برای نمونه می توان تصورات جدیدی که این کشور از تهدیدهای موجود نسبت به خود پس از پایان

جنگ سرد پیدا کرده است، یا به اهداف اقتصادی دولت اسرائیل در خاورمیانه بویژه با توجه به روند صلح، توجه نمود. همچنین می‌توان روابط اسرائیل با هر یک از دولتهای منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. مقاله حاضر به تحقیق و بررسی در مورد بخشی از سیاست خارجی دولت اسرائیل که مربوط به صلح خاورمیانه (از مادرید ۱۹۹۱ تا اسلو ۱۹۹۳ و پس از آن) است می‌پردازد و ارتباط میان تمایل اسرائیل برای شرکت در روند صلح و وابستگی ساختاری این کشور به کمکهای آمریکا را بررسی می‌کند. البته هرگونه رفتار سیاسی و رفتار سیاست خارجی هر کشور از جمله اسرائیل می‌تواند به علل و عوامل متعددی بستگی داشته باشد که قطعاً یک مقاله موجز نمی‌تواند به کلیه آن عوامل بپردازد. فرض اصلی مقاله این است که وابستگی ساختاری اسرائیل به کمکهای آمریکا موجب نفوذپذیری سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی رژیم صهیونیستی شده و در نتیجه در تصمیم آن به شرکت در روند مذاکرات صلح خاورمیانه و سپس مذاکرات صلح با فلسطین مؤثر بوده است. البته عوامل داخلی و خارجی دیگری در چنین تصمیم‌گیری توسط دولت اسرائیل دخیل بوده، اما نگارنده معتقد است، وابستگی به کمکهای آمریکا نقش قابل توجهی در این ارتباط ایفا کرده است.

برای تأیید این فرضیه، مقاله حاضر ابتدا به طرح چارچوب مفهومی و تئوریک می‌پردازد. بر اساس این چارچوب، جایگاه یک کشور در اقتصاد بین‌الملل می‌تواند یکی از عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی آن باشد. بخش دوم مقاله به تبیین سیاست خارجی خاورمیانه‌ای اسرائیل (عمدتاً دلائل تصمیم این کشور به شرکت در روند مذاکرات) پرداخته و نقش نفوذپذیری این کشور به علت وابستگی به کمکهای آمریکا را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی: دیدگاه‌های مختلف در مورد سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه

برای تحلیل سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه از سه رویکرد مختلف استفاده شده است: (۱)

الف: رویکرد روان‌شناختی به سیاست خارجی به عنوان کارویژه طرز تفکر یک رهبر نظر می‌افکند و معتقد است رهبران مانند پادشاهان و رؤسای جمهوری منبع اصلی سیاست خارجی هستند و آنان در جنگ و صلح بر مبنای سلیقه خویش تصمیم می‌گیرند. مطابق این دیدگاه، سیاست خارجی نوعی فعالیت در راستای کسب اهداف و منافع ملی و اجتماعی نیست، بلکه فعالیتی هدفمند در راستای افزایش شهرت رهبر کشور، افزایش پرستیژ دولت و انحراف اذهان از مسائل و مشکلات داخلی، است.

۲- رویکرد قدرتهای بزرگ، سیاست خارجی را به عنوان کارویژه منازعه غرب-شرق می‌نگرد و معتقد است کشورهای در حال توسعه دارای یک سیاست خارجی مستقل نیستند، بلکه مناسبات خارجی آنها، تحت تأثیر روابط شرق-غرب قرار دارد. (۲)

۳- رویکرد تقلیل‌گرا* به سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه به عنوان پدیده‌ای که از سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته متمایز نیست می‌نگرد و معتقد است همان عوامل و محاسباتی که در سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته دخیلند، در تعیین سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه نیز نقش دارند. تنها تفاوتی که میان این دو مجموعه از کشورها در ارتباط با سیاست خارجی وجود دارد، تفاوت کمی است. از این منظر کشورهای در حال توسعه، از منابع و تواناییهای کمتری برای اجرا و اعمال سیاست خارجی خود برخوردار می‌باشند. (۳)

* reductionist

هر یک از سه رویکرد مذکور در تحلیل سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه نقاط ضعفی دارند. به عنوان مثال، رویکرد روان شناختی به زمینه‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی که سیاست خارجی را شکل می‌دهند توجهی ندارد. رویکرد قدرتهای بزرگ به منابع داخلی کشورهای در حال توسعه بی توجه است. رویکرد تقلیل گرا نیز هر چند دارای نقاط قوت بیشتری است، اما ویژگیهای خاص سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه را در نظر نمی‌گیرد. (۴)

بدین ترتیب، پژوهشگران از دهه ۱۹۷۰ به بعد، در مطالعه سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، بدنبال رویکردهای جدید بوده و سعی نموده‌اند تا وضعیت خاص کشورهای در حال توسعه و متمایز بودن آنها از کشورهای توسعه یافته را مد نظر قرار دهند و با توجه به ویژگیهای این گونه کشورها به بررسی سیاست خارجی آنها بپردازند. (۵)

از میان این پژوهشگران، برخی با تأکید بر اقتصاد سیاسی جایگاه یک کشور در نظام اقتصادی جهانی، به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آن پرداخته‌اند. بر این اساس، پژوهشگر سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه به مسئله نابرابری میان کشورها پرداخته و چنین استدلال می‌کند که کشورهای در حال توسعه، به علت آن که در دنیایی از نابرابریها به ویژه نابرابریهای اقتصادی به سر می‌برند، در نتیجه به نظام اقتصاد بین‌الملل و مشخصاً کشورهای توسعه یافته متکی و وابسته می‌گردند. این وابستگی موجب می‌شود ساز و کار تصمیم‌گیری سیاست خارجی این کشورها نفوذپذیر گشته و از خارج تأثیر بپذیرد. در این رابطه مطالب زیادی در مورد تأثیر و نقش صندوق بین‌المللی پول، شرکتهای چندملیتی، بانکهای خصوصی بین‌المللی و کمکهای خارجی کشورهای صنعتی بر سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه به نگارش درآمده است. (۶)

از این میان، نگارنده توجه خود را صرفاً به متون مربوط به دولت «رانتیر» (۷) معطوف و تلاش می‌نماید با ارائه چارچوبی تئوریک، به بررسی سیاست خارجی این دولتها بپردازد.

قبل از ورود به بحث سیاست خارجی باید تعریفی مختصر از دولت رانتیر ارائه نمایم.

اما دولت رانتیر چیست؟ دولت رانتیر دولتی است که مقادیر عمده‌ای از سرمایه خارجی را به شکل منظم دریافت می‌دارد و ویژگیهای اصلی آن عبارتست از (الف) این سرمایه و کمک بخش عمده درآمد دولت را تشکیل دهد، (ب) این سرمایه‌ها از منابع خارجی تأمین شود، (ج) اکثر افراد جامعه به نحوی دریافت کننده یا توزیع کننده آن باشند و (د) دولت رانتیر خود دریافت کننده اصلی این سرمایه خارجی باشد. (۸)

بر اساس این تعریف، دولتهای صادر کننده نفت مانند ایران و عربستان سعودی، و دولتهای صادر کننده کارگر و در نتیجه دریافت کننده ارز حاصل از کار این کارگران، مانند مصر، یمن، پاکستان و اردن و دولتهای دریافت کننده مبالغ هنگفت کمک خارجی مانند اسرائیل و مصر را می‌توان دولتهای رانتیر نامید (۹)

جریان دریافت سرمایه یا رانت از خارج، تأثیرات مهمی بر دولتهای رانتیر و سیاست و حکومت در این کشورها گذارده است. البته به دلیل تفاوت‌های موجود در رانتها و سرمایه‌هایی که از خارج وارد می‌شود و وجود برخی متغیرهای متداخل مانند سطح توسعه‌یافتگی بوروکراسی و وجود یا عدم وجود نیروها و طبقات کارآفرین، میزان تأثیرپذیری دولتها (حال چه رانتیر باشند چه نیمه رانتیر) نیز متفاوت بوده است. قبل از بیان دو تأثیر عمده جریان رانت و سرمایه از خارج به درون دولت، مختصراً این تفاوتها و نوسانات را برمی‌شماریم.

نخست، بر اساس این که چه کسی دریافت کننده رانت و سرمایه است (دولت یا بخش خصوصی که اگر دولت مستقیماً دریافت کننده باشد آنرا می‌توان دولت رانتیر نامید و الاً دولت نیمه رانتیر خواهد بود) میان دولتها و کشورها می‌توان قایل به تمایز شد. برای نمونه درآمدهای ارزی حاصل از کار کارگرانی که در خارج از آن کشور به کار مشغول هستند تحت کنترل دولت قرار نمی‌گیرند، زیرا در اختیار میلیونها نفر شهروند آن کشور قرار

می‌گیرد. اما رانتهای نفتی مستقیماً در اختیار دولت قرار می‌گیرد.

دوم، می‌توان میان ورود جریانهای سرمایه‌ای به داخل، که متضمن دخالت نهاد سومی مانند شرکت‌های چند ملیتی و آژانسهای اعطای وام است، با آن دسته از کشورها که چنین ویژگی ندارند، تمایز قایل شد. معمولاً رانتهای نفتی چنین ویژگی‌ای را دارا نمی‌باشند ولی کمک‌ها یا سرمایه‌گذاری خارجی دارای این ویژگی می‌باشند. در مورد دوم، معمولاً جریان سرمایه به داخل کشور از ثبات بیشتری برخوردار است.

سوم، می‌توان میان این کشورها بر مبنای میزان وابستگی‌ای که به جریانهای رانت و سرمایه به داخل کشور دارند، تمایز قائل شد. برخی کشورها، وابستگی بیشتری به رانتها و سرمایه‌های خارجی دارند. برای نمونه در کشورهای اسرائیل، عربستان سعودی و کویت بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی (GNP) را رانتها و سرمایه‌های خارجی تشکیل می‌دهد.

و بالاخره این که کشورهای دریافت‌کننده رانت یا سرمایه خارجی، از لحاظ نهادهای موجود داخلی و وجود یا عدم وجود گروه‌های کارآفرین (بورژوازی یا بخش خصوصی) از یکدیگر متمایز می‌شوند. در صورتی که کشوری از حیث ساختار دیوان‌سالاری و گروه‌های کارآفرین پیشرفته‌تر باشد مسلماً بهتر از این رانتها و سرمایه‌های خارجی در جهت مقاصد توسعه‌ای خویش می‌تواند استفاده نماید. به عبارت دیگر، این دولتها دارای تواناییهای بیشتری برای تخصیص رانتها و سرمایه‌های خارجی در جهت توسعه می‌باشند. (۱۰)

علی‌رغم این تفاوتها، رانتها و سرمایه‌های خارجی که به داخل دولتهای رانتیر راه می‌یابند دو تأثیر عمده بر جای می‌گذارند که از حیث تصمیم‌گیری در سیاست خارجی این کشورها حائز اهمیت است: وابستگی و استقلال. جریان رانت و سرمایه از خارج همزمان وابستگی و استقلال دولت رانتیر را افزایش می‌دهد که تأثیرات دوگانه‌ای بر سیستم

تصمیم‌گیری سیاست خارجی آن می‌گذارد. نخست، جریان رانت و سرمایه از خارج موجب وابستگی دولت رانتیر به عوامل خارجی می‌گردد که این امر می‌تواند موجب نفوذپذیری سیستم سیاست خارجی دولت رانتیر شده و تأثیر بسزایی در تصمیم‌گیری آن بگذارد. البته در مورد جریان سرمایه از خارج، به ویژه به شکل کمک‌های خارجی، این تأثیر حالت شفاف‌تر و مشخص‌تری به خود می‌گیرد. در مورد دولتهای رانتیری که به عنوان مثال به رانتهای نفتی وابسته‌اند، هر چند این دولتها به نوسانات قیمت‌های نفت در بازارهای جهانی و در نتیجه اقتصاد جهانی وابستگی دارند، اما این وابستگی کمتر ملموس است. البته در مورد کشورهای رانتیر دریافت‌کننده کمک خارجی، نفوذ کمک‌کننده بر آن دولت، از جمله بر سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی ملموس‌تر است.

همین جریان رانت و سرمایه از خارج، همزمان باعث تقویت استقلال دولت رانتیر از گروه‌های داخلی و به طور کلی جامعه می‌گردد. این استقلال بدین معناست که دولت رانتیر می‌تواند به اتخاذ تصمیماتی بپردازد که صرفاً بازتاب خواسته‌های گروه‌های داخلی و جامعه نیست و حتی در برخی موارد در تضاد با آن خواسته‌ها قرار دارد. (۱۱) البته در همه موارد چنین استقلالی باعث قدرتمند شدن دولت نمی‌گردد. به عبارت دیگر، اکثریت کشورهای رانتیر در حالی که دارای چنین استقلالی هستند، اما نتوانسته‌اند از آن در جهت وصول به اهداف خود استفاده نمایند. (۱۲)

بدین ترتیب می‌توان گفت که جریان رانت و سرمایه از خارج به داخل باعث می‌شود تا دولت در مقابل برخی عوامل خارجی نفوذپذیر گردد. به عنوان مثال، دولتهایی که دریافت‌کننده کمک خارجی هستند، در مقابل کشور کمک‌دهنده نفوذپذیر می‌گردند و ممکن است در برخی موارد تحت سلطه آن درآیند. از سوی دیگر، این کشورها به سبب استقلال داخلی که از گروه‌ها و جامعه خود بدست می‌آورند، می‌توانند به اتخاذ سیاست‌هایی بپردازند که صرفاً بازتاب منافع آن گروه‌ها نیست.

بنابراین، بطور خلاصه می‌توان نتیجه گرفت که سیاست خارجی این دولتها می‌تواند تحت تأثیر ماهیت رانتیر بودن آنها قرار گیرد، و در راستای منافع و خواسته‌های منبع رانت (به عنوان مثال کشور کمک کننده) حرکت کند. البته دولتها برای این اقدام با موانع و مقاومت‌های داخلی مواجه می‌شوند، اما به دلیل استقلالی که از گروه‌های داخلی دارند، می‌توانند تا حدی آن موانع و مقاومتها را نادیده انگارند.

در قسمت بعدی مقاله، با استفاده از این چارچوب تئوریک استدلال می‌کنیم که سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی اسرائیل به علت وابستگی به کمک‌های آمریکا نفوذناپذیر گشته است. به عبارت دیگر، وابستگی ساختاری به کمک‌های آمریکا موجب شده تا دولت اسرائیل خواه ناخواه خواسته‌ها و منافع آمریکا در منطقه را مد نظر قرار دهد. البته هر چند در اکثر موارد این گونه هست، اما در برخی موارد آمریکا مجبور شده تا با قطع کمک یا تهدید به قطع کمک اسرائیل را ملزم به انجام خواسته‌هایش نماید. بدین ترتیب، در اکثر موارد دولت اسرائیل به سبب وابستگی ساختاری به کمک‌های آمریکا، خواسته‌ها و منافع این کشور را مدنظر قرار می‌دهد و این همان معنای وابستگی ساختاری و نفوذپذیری است.

دولت اسرائیل و صلح خاور میانه

با توجه به چارچوب مفهومی و تئوریک ارائه شده در قسمت اول مقاله، در این بخش به توضیح سیاست خارجی اسرائیل در باره مذاکرات صلح با اعراب پرداخته می‌شود و بر نقش مهم کمک‌های آمریکا در تصمیم‌گیری دولت اسرائیل برای شرکت در فرایند صلح خاور میانه (از مادرید ۱۹۹۱ به بعد) تأکید می‌شود.

چنانکه پیشتر ذکر شد، اسرائیل را می‌توان به عنوان یک دولت رانتیر قلمداد کرد، دولتی که مبالغ هنگفتی رانت خارجی در قالب وام، وام بلاعوض، اعانه و تضمین وام از آمریکا دریافت می‌دارد. از بدو پیدایش، اسرائیل تاکنون مبلغی حدود ۸۰ میلیارد دلار

کمک از آمریکا دریافت نموده است. (۱۳) مطابق جدول شماره ۱ مجموع کمک‌هایی که اسرائیل از سال ۱۹۴۹ تا کنون از ایالات متحده دریافت نموده مبلغی معادل ۷۸/۶۵۵ میلیارد دلار بوده که مبلغ ۵۳/۴۷۴ میلیارد دلار آن، وام بلاعوض بوده است.

کمک‌های آمریکا به اسرائیل در سال‌های اولیه تأسیس دولت صهیونیستی، به شکل وام‌های محدود بلاعوض، وام‌های بانکی صادراتی - وارداتی*، غذا برای صلح و کمک‌های کلی اقتصادی بوده است. کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل، به صورت عمده بعد از جنگ ۱۹۶۷ شروع شد و تا این زمان کمک نظامی به این کشور رقم قابل توجهی را شامل نمی‌شده است. (۱۴) در واقع از این زمان به بعد کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل به ویژه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. از سال ۱۹۷۴ تا کنون، اسرائیل بالاترین رقم کمک‌های نظامی آمریکا را به خود اختصاص داده است (نگاه کنید به جدول شماره ۲). البته قابل توجه است که کمک‌های نظامی آمریکا - که در ابتدا به شکل وام بود - از سال ۱۹۸۵ به شکل وام بلاعوض** درآمد. کمک‌های اقتصادی آمریکا به اسرائیل نیز در سال‌های بعد از تأسیس دولت اسرائیل رفته‌رفته افزایش یافت و از سال ۱۹۸۱ به بعد به صورت وام بلاعوض درآمد (جدول شماره ۱). در سال‌های اخیر، کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل، ظاهراً مبلغی معادل ۳ میلیارد دلار در سال و به شکل وام بلاعوض بوده است. (۱۵)

دولت اسرائیل مانند دیگر دولتهای رانتیر این وام‌ها را مستقیماً دریافت می‌دارد. علی‌رغم سیاست عمومی کمک‌های خارجی آمریکا که معمولاً با شرایطی همراه است و مستقیماً به دولت دریافت‌کننده پرداخت نمی‌گردد، وام‌های این کشور به اسرائیل دارای ویژگی‌های مخصوص است. معمولاً این پرداختها مشروط نیست و انتقال پول به صورت

* Export-Import Bank Loans

** grant

یکجا و نقد صورت می‌گیرد. (۱۶) به طور دقیق از سال ۱۹۸۲ به بعد، کمک‌های آمریکا به اسرائیل در ابتدای هر سال مالی به صورت یکجا پرداخت می‌شود و بدین علت، دولت آمریکا برای این کار مجبور است از درآمدهای آینده خود هزینه، و در واقع استقراض کند. مجموع کمک‌های آمریکا به اسرائیل، تقریباً یک سوم بودجه کمک خارجی این کشور را شامل می‌شود. این در حالی است که اسرائیل تنها ۰/۰۰۱ درصد جمعیت جهان را دارد و یکی از بالاترین ارقام مربوط به درآمد سرانه متعلق به این کشور می‌باشد. در واقع، تولید ناخالص ملی (GNP) اسرائیل از تولید ناخالص ملی مجموع کشورهای مصر، لبنان، سوریه، اردن، کرانه باختری و نوار غزه بیشتر است. درآمد سرانه اسرائیل در حال حاضر مبلغی معادل ۱۴۰۰۰ دلار است و این کشور جزء بیست کشور ثروتمند دنیا می‌باشد و صندوق بین‌المللی اسرائیل را از فهرست گروه کشورهای در حال توسعه حذف کرده است. (۱۷)

درباره کمک‌های آمریکا به اسرائیل این سؤال مطرح است که آیا آمریکا می‌تواند از کمک خارجی خود به دولت اسرائیل به عنوان اهرمی برای نفوذ بر سیاست‌های آن استفاده نماید و آیا تاکنون چنین کاری را انجام داده است؟ در جواب باید گفت وابستگی اسرائیل به کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا را می‌توان به عنوان یک عمل بالقوه در نفوذ آمریکا بر اسرائیل تصور نمود. با مراجعه به تاریخ روابط دو کشور، می‌توان مواردی را یافت که دولت آمریکا سعی نموده تا با استفاده از وابستگی اسرائیل به کمک‌های آمریکا و در برخی موارد از طریق کاهش یا حتی عدم اعطای وام، اسرائیل را به اصلاح و تعدیل برخی سیاست‌های خود بویژه در رابطه با فلسطینی‌ها و اعراب وادار کند. (۱۸) البته در اکثر این موارد، ارتباط میان وابستگی اسرائیل به کمک‌های آمریکا و رکود فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک انکار شده است. به عنوان مثال والتر ماندل معاون رییس‌جمهور آمریکا در ژوئن ۱۹۷۷ در خصوص کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل بیان داشت که

«ما قصد نداریم از کمک نظامی به عنوان فشار بر اسرائیل استفاده نماییم. اگر ما دارای اختلافی بر سر کمک نظامی باشیم (و ما ممکن است چنین اختلافی داشته باشیم) آن را در عرصه‌های نظامی و اقتصادی و نه سیاسی، حل و فصل می‌نماییم.» (۱۹) اما علی‌رغم چنین ادعایی، کمک‌های آمریکا به اسرائیل، به تصمیمات سیاسی ارتباط داده شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

از مهمترین موارد فشار ایالات متحده بر اسرائیل می‌توان به دوران ریاست جمهوری آیزنهاور اشاره نمود. آیزنهاور و وزیر خارجه‌اش جان فاستر دالس در سیاست خارجی خود بیش از اندازه نگران خطر و تهدید شوروی و کمونیسم بین‌الملل بودند و در صدد مهار این خطر برآمدند. در ارتباط با منازعه اعراب و اسرائیل، سیاست خارجی آیزنهاور مبتنی بر «دوستی بی طرفانه» قرار گرفته بود و آیزنهاور در سخنان خود بر این بی‌طرفی تأکید می‌نمود. (۲۰) ایالات متحده به دنبال حل منازعه اعراب و اسرائیل از طریق صلح‌آمیز بود و به همین علت با حمله اسرائیل، فرانسه و بریتانیا به مصر (بحران سوئز در سال ۱۹۵۷-۱۹۵۶) مخالفت نمود و اسرائیل را مجبور کرد تا از سرزمینهای اشغال شده (صحرای سینا و نوار غزه) عقب‌نشینی کند. (۲۱) در سال ۱۹۸۱، ریگان در واکنش به تلاش اسرائیل برای انضمام بلندیهای جولان به خاک خود، موافقتنامه همکاری استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل را به حال تعلیق درآورد. (۲۲) ریگان همچنین در سپتامبر ۱۹۸۲ به اسرائیل فشار آورد تا بعد از حادثه کشتار صبرا و شتیلا، از بیروت عقب‌نشینی نماید. در دوران جورج بوش نیز فشار آمریکا بر اسرائیل قابل مشاهده است. برای نمونه، بوش اسرائیل را ترغیب نمود تا در واقعه پرتاب موشکهای عراقی به خاک اسرائیل در زمان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، از خود واکنشی نشان ندهد. از این مهمتر، بوش در سال ۱۹۹۱ اعلام کرد که به علت سیاستهای شهرک‌سازی دولت اسرائیل، اعطای ۱۰ میلیارد دلار ضمانت وام به اسرائیل را متوقف می‌سازد. (۲۳) در کلیه این موارد نفوذپذیری اسرائیل به سبب وابستگی

ساختاری آن به کمک‌های آمریکا بوضوح دیده می‌شود.

البته باید خاطر نشان ساخت که در اغلب موارد، ایالات متحده از طریق تشویق، پاداش و وام‌های بیشتر، در صدد بود دولت اسرائیل را ترغیب نماید تا در سیاست خود تعدیل ایجاد کند. به عنوان مثال، کمک‌های تسلیحاتی آمریکا به اسرائیل (و همچنین مصر) راه را برای امضای موافقتنامه کمپ دیوید هموار نمود. با وجود این چنانکه پیشتر ذکر شد آمریکا در مواقع متعدد سعی نموده تا از راه وابستگی ساختاری اسرائیل به کمک‌های خارجی اش در جهت تغییر یا تعدیل برخی سیاست‌های این کشور استفاده نماید. (۲۴)

به طور خلاصه می‌توان استدلال کرد وابستگی اسرائیل به کمک‌های خارجی موجب نفوذپذیری آن شده و دولت ایالات متحده به عنوان منبع اصلی کمک خارجی به اسرائیل توانسته است تغییرات و تعدیلاتی در سیاست خارجی اسرائیل به وجود آورد. البته باید متذکر شد که فهم ماهیت پیچیده روابط میان آمریکا و اسرائیل اغلب کاری بس دشوار است. با وجود این، می‌توان گفت آمریکا به علت اینکه قدرت برتر است می‌تواند بر اسرائیل تأثیر گذار باشد. (۲۵)

چنین به نظر می‌رسد نفوذ آمریکا بر اسرائیل و تأثیرپذیری این کشور، از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد به علت انتفاضه و به ویژه فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد خود را بیشتر نمایان ساخته است و نمونه حائز اهمیت آن، شروع مذاکرات صلح خاورمیانه و تداوم آن می‌باشد. انتفاضه که از سال ۱۹۸۸ در کرانه باختری و نوار غزه آغاز گشت، اثر مهمی بر تصور ایالات متحده از روابطش با اسرائیل و منافعش در خاورمیانه گذاشت. عدم توانایی ارتش اسرائیل در سرکوب مقاومت مردمی در سرزمین‌های اشغالی و همچنین احتمال الگوگیری دیگر مردمان کشورهای عربی برای قیام بر علیه حکومت‌های مستبد و طرفدار آمریکایی، از انتفاضه موجب شد آمریکا در تصور سابق خود از ارتش اسرائیل به عنوان یک نیروی ثبات بخش در منطقه، تجدید نظر نماید. (۲۶) این موضوع همراه با پایان

جنگ سرد که تصور می‌رفت باعث کاهش اهمیت استراتژیک اسرائیل و نیاز آمریکا به آن در مقابل نفوذ احتمالی شوروی در خاورمیانه گردد، عامل مهمی در موضع‌گیری بوش در مقابل اسرائیل بود. (۲۷) علاوه بر این، شروع جنگ خلیج فارس (حمله عراق به کویت) و افزایش قابل توجه همکاری نظامی و انتقال گسترده سلاح به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نشان داد اسرائیل تنها کشوری نیست که آمریکا برای حفظ منافع خود در منطقه بر آن تکیه می‌نماید. (۲۸)

با توجه به تحولات پیش‌آمده این انتظار وجود داشت که ایالات متحده در رابطه استراتژیکی خود با اسرائیل تجدیدنظر نماید. به عبارت دیگر هر چند بوش معتقد به تداوم روابط استراتژیک با اسرائیل بود، اما فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، یکی از پایه‌های عمده این روابط را سست کرد. (۲۹) علاوه بر این دولت بوش اولین دولت آمریکایی بود که طرح مذاکره با سازمان آزادی بخش فلسطین را مطرح نمود. اما هر چند ایالات متحده چنین کاری را انجام نداد ولی تلاش نمود تا اسرائیل برای شرکت در مذاکرات صلح خاورمیانه فعال شود. در نتیجه آمریکا از دولت وقت اسرائیل (اسحاق شامیر) خواست تا قدمی به سمت صلح با فلسطینی‌ها برداشته و در مذاکرات صلح شرکت نماید. آمریکا برای تحریض و تشویق اسرائیل، کلیه تضمین‌های ضروری مانند تداوم رابطه استراتژیک، اعطاء کمک‌های اقتصادی و نظامی و مانورهای مشترک را مورد تأیید و تأکید قرار داد و بسیاری از شرط‌های اسحاق شامیر در این رابطه را پذیرفت. (۳۰)

در این میان اسرائیل نیز تمام تلاش خود را بکار برد تا رابطه استراتژیک خود با آمریکا را با توجه به تحولات به وجود آمده (پایان جنگ سرد، انتفاضه، جنگ خلیج فارس و...) از دست ندهد. در واقع، اسرائیل تلاش کرد نشان دهد که برای آمریکا هیچ کشوری هرگز نمی‌تواند جایگزین اسرائیل که دارای نیروهای نظامی آموزش دیده و آماده، پیچیدگی‌های تکنولوژیکی و توانایی بسیج تمام منابع مادی و انسانی بود، بشود. اسرائیل

طی جنگ خلیج فارس نشان داد، همچنان دارای ارزش استراتژیک است. همان طور که زونس بیان می‌دارد:

پیشرفتهای اسرائیلی در تسلیحات جنگی هوا-زمین، در بمباران پایگاههای موشکی عراق و اهداف دیگر توسط نیروهای متحدین به کار گرفته شد، فن آوری نوین سوخت رسانی اسرائیلی که بر روی جنگنده‌ها و بمبافکن‌های F-15 نصب می‌شد، به میزان زیادی توانایی آنها را افزایش داد، پلهای متحرک اسرائیلی توسط نیروی دریایی آمریکا مورد استفاده قرار گرفت... اینها در واقع نشان دهنده این واقعیت است که چگونه اسرائیل هنوز در چشم آمریکایی‌ها یک متحد استراتژیک و مهم می‌باشد. (۳۱)

در هر حال تغییرات به وجود آمده موجب کم اهمیت شدن رابطه استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل نشد. سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که این کشور همواره کوشش می‌کند از اسرائیل، برای دستیابی به منافع حیاتی خود در خاورمیانه استفاده نماید. بنابراین، پایان جنگ سرد و پیشرفتهای اولیه در فرآیند صلح خاورمیانه، به هیچ وجه موجب کاهش کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا به اسرائیل نشد، بلکه این کمکها ادامه و افزایش پیدا کرد و آمریکا از این کمکها در راستای اهداف خود از جمله حل و فصل منازعه اعراب و اسرائیل (۳۲) استفاده نمود.

در همین راستا نگرانی برخی اسرائیلی‌ها از وابستگی فزاینده دولت اسرائیل به ایالات متحده قابل تأمل است. جناحهای چپ در اسرائیل معتقدند، آمریکا از این کمکها نه در جهت خواسته‌ها و منافع صهیونیسم بلکه در راستای منافع خود در منطقه استفاده می‌کند. برای نمونه، آنها معتقدند آمریکا از ابزار کمک استفاده کرده تا بر دولت اسرائیل فشار آورد که هیستادروت را تضعیف نماید، بنگاههای دولتی را به بخش خصوصی واگذار و خدمات اجتماعی را قطع کند. این گروه مدعی هستند چک سفیدی که آمریکا در اختیار اسرائیل



برای سرکوب همسایگان عرب خود قرار داده، در واقع علت اصلی پررنگ شدن احساسات غیردمکراتیک، ناسیونالیسم افراطی و نظامی‌گری در نهضت صهیونیسم است و گر نه نهضت صهیونیسم مانند هر نهضت ناسیونالیستی دیگر، دارای عناصر پلورالیست و دمکراتیک می‌باشد. (۳۳) حتی برخی آمریکایی‌ها نیز معتقدند بدون کمک‌های خارجی آمریکا، اسراییل نمی‌توانست بار سنگین اقتصادی تداوم حضور در سرزمینهای اشغالی را تحمل نماید و به شهرک‌سازی خود ادامه دهد. البته در مقابل باید این نکته را نیز خاطر نشان ساخت که به زعم برخی زمامداران ایالات متحده، اگر آمریکا کمک‌های خود را به اسراییل قطع نماید، این احتمال وجود دارد که دیدگاه‌های جناح راست تفوق یافته و فرایند صلح صدمه بخورد.

به طور خلاصه می‌توان استدلال نمود که کمک‌های خارجی آمریکا به اسراییل باعث نفوذپذیری این دولت شده و در نتیجه شروع فرایند صلح خاورمیانه در راستای منافع آمریکا در منطقه را می‌توان علاوه بر عوامل دیگر با این فرض نیز توضیح داد. به عبارت دیگر، آمریکا از اهرم کمک اقتصادی و نظامی در راستای تغییر و تعدیل سیاست خارجی اسراییل آن گونه که خود می‌خواهد، استفاده می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در این مقاله چنین استدلال شد که می‌توان سیاست خارجی یک کشور را با توجه به جایگاه آن در اقتصاد بین‌الملل مورد بررسی قرار داد. توضیح داده شد که دولت اسراییل به عنوان یک دولت رانتیر وابسته به کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا هر چند کشوری عقب‌مانده نیست، اما در سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی خود، در مقابل آمریکا نفوذپذیر شده و تا حدودی در راستای خواسته‌های این کشور گام برداشته است. در طول پنجاه سال روابط استراتژیک آمریکا و اسراییل، این نفوذپذیری افزایش یافته است.

در این مقاله استدلال شد که می‌توان میان تصمیم دولت اسرائیل برای شرکت در فرایند صلح خاورمیانه و کمک‌های خارجی آمریکا به آن که موجب نفوذپذیری اش شده، ارتباط برقرار نمود. امید است بررسی یک تصمیم در سیاست خارجی کشوری مانند اسرائیل با استفاده از چارچوب تئوریک مطرح شده در مقاله، راه را برای مطالعات و بررسی‌های بعدی توسط پژوهشگران مسائل خاورمیانه بگشاید.

1- Ali Hillal Dessouki and B. Korany, The Foreign Policies of Arab States (Boulder: Westview Press, 1984), pp.5-6

۲- البته واضح است که این دیدگاه بیشتر مربوط به دوران جنگ سرد است، اما در حال حاضر نیز می‌توان چنین تصور کرد که سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر رقابت میان قدرتهای بزرگ پس از جنگ سرد قرار داشته باشد.

۳- به عنوان مثال مایکل بریچر استاد ممتاز دانشگاه مک گیل به این دیدگاه معتقد است و در صدد مدل سازی برای سیاست خارجی اسرائیل برآمده است. نگاه کنید به:

Michael Brecher, The Foreign Policy System of Israel (London: Oxford University Press, 1972)

۴- برای نمونه نگاه کنید به:

B. Korany. "Foreign Policy Models and their Empirical Relevance to Third World Actors: A Critique and an Alternative," International Social Science Journal. Vol: 26 (1974).

John Stremlau (ed) The Foreign Policy Priorities of Third World States (Boulder: Westview 1982).

۶- برای نمونه نگاه کنید به:

T. Hayter, Aid as Imperialism (Penguin, 1971); T. Hayter, "The Bank and Ideology" in K. Stiles and T. Akaha (eds). International Political Economy (New York: Harper Collins, 1991) and J. Spero, The Politics of International Economic Relations (New York: St. Martin's Press, 1990), chapter 6.

۷- برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به امیر محمد حاجی یوسفی، «رانت، دولت رانتیر و رانتیر یسم: یک بررسی مفهومی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۶-۱۲۵ و امیر محمد حاجی یوسفی، نفت، دولت و توسعه اقتصادی در ایران (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸).

۸- بر اساس این تعریف اگر جریان رانت یا سرمایه از خارج مستقیماً به خزانه دولت وارد نشود یعنی به عبارتی دولت، دریافت کننده مستقیم رانت نباشد، نمی‌توان آنرا رانتیر نامید. به این دلیل برخی این دولتها را (دولتهایی چون اردن که ارز حاصل از کار کارگران خود در کشورهای خارجی را دریافت می‌کنند) دولتهای نیمه رانتیر (Semi- Rentier) می‌نامند.

۹- در مورد دولتهای رانتیر خاورمیانه نگاه کنید به:

H. Beblawi and. G. Luciani, The Rentier State (London: Croom Helm, 1988) and Kiren A. Chaudhry, "The Price Wealth: business and state in Labor remittance and oil economies", International Organization 43,1 (Winter 1989)

۱۰- شاید بتوان گفت توجیه عمده تفاوت فاحش از حیث توسعه اقتصادی و سیاسی میان اسرائیل و دیگر کشورهای رانتیر خاورمیانه، همین عامل است. به عبارت دیگر، اسرائیل هر چند به کمکهای خارجی به ویژه از جانب آمریکا وابستگی دارد، اما از لحاظ توسعه، کشوری توسعه نیافته محسوب نمی شود.

۱۱- مراجعه کنید به امیر محمد حاجی یوسفی، «رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۶-۱۲۵

Theda Skocpol, "Bringing the State Back In," in Evans et al, Bringing the State Back In (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

۱۲- در مورد عوامل مؤثر بر توانایی دولت نگاه کنید به:

پیتر ایوانز، «دولت به عنوان عامل یا مانع توسعه: غارتگری، استقلال محدود شده و دگرگونی ساختاری» ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی (در حال انتشار).

۱۳- نگاه کنید به:

Mitchell Bard, "U.S. Aid to Israel", <http://www.US-Israel.org.jsourc> and Stephen Zunes "The Strategic Function of U.S. Aid to Israel", <http://homepages.go.com/~adara2/zunes.html>.

14- B. Reich, The United States and Israel (New York: Praeger, 1984).

S. Zunes, "op.cit".

۱۵- نگاه کنید به:

برنارد رایش معتقد است ارزش استراتژیک اسرائیل، تنها بعد از جنگ ۱۹۶۷ به صورت جزئی از منافع آمریکا در منطقه درآمد. نگاه کنید به: Bernard Reich op. cit.p.180

در این مورد همچنین نگاه کنید به:

چامسکی نوام، مثلث سرنوشت: آمریکا، اسرائیل و فلسطینی‌ها. ترجمه همایون یور (تهران: آگاه، ۱۳۶۹) صص.

۴۱-۴۴

برخی معتقدند رقم ۳ میلیارد دلار در سال نادرست است بلکه سالانه رقمی معادل ۶/۲ میلیارد دلار یعنی روزی ۱۷ میلیون دلار کمک آمریکا به اسرائیل صورت می گیرد. نگاه کنید به:

<http://www.clipper.net/calder/foreignaid.html>

۱۶- نگاه کنید به:

S. Zunes, "The Strategic..." and "USAID Assistance: Israel", <http://www.info.usaid.gov> and.

چامسکی، همان. صص ۲۶-۲۵.

۱۷- نگاه کنید به:

Clyde Marh. "Israel: U.S. Foreign to Assistance", <http://www.fas.org>; Marshall, Berger, "Stop Foreign Aid Israel? Moment. The Columbus School Law. Chatholic University of America, April 1998; and Stephen Zunes, Ibid.

B. Reich, op. cit, pp. 168-172.

۱۸- نگاه کنید به:

کمیل منصور، الولايات المتحدة الاميركية واسرائيل: العروة الاوثق (بيروت: مؤسسه الدراسات الفلسطينية، ۱۹۹۶)، صص. ۲۷۴ ۲۷۱

19- New York Times, June 18, 1977.

B. Reich, op. cit, pp. 5-9.

۲۰- برای نمونه نگاه کنید به:

"U.S. Criticism of Israel", <http://www.us-Israel.org/jsourc>

۲۲- رونالد ریگان اولین رییس جمهوری بود که به طور علنی اعلام کرد اسرائیل برای آمریکا ارزش استراتژیک دارد. در سی‌ام نوامبر ۱۹۸۱ طی یادداشت تفاهمی، «همکاری استراتژیک» میان دو کشور به حالت رسمی درآمد. نگاه کنید به:

B. Reich, Ibid, chap.3

۲۳- از سال ۱۹۸۹ مهاجرت تعداد زیادی از یهودیان روسی به اسرائیل آغاز گشت. در حالی که در سال ۱۹۸۹ حدود ۱۳۰۰۰ نفر به اسرائیل مهاجرت کردند، این رقم در سال ۱۹۹۰ به ۱۸۵۰۰۰ نفر رسید. بدین علت اسرائیل درخواست کمک ویژه از آمریکا کرد و آمریکا نیز در سال ۱۹۹۰ مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار ضمانت وام (loan guarantee) در اختیار اسرائیل قرار داد. با تشدید مهاجرت یهودیان روسی و نیاز بیشتر اسرائیل، این کشور از آمریکا درخواست ۱۰ میلیارد دلار تضمین وام نمود. کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۲ به رئیس جمهور این اختیار را داد که این تضمینها را در اختیار دولت اسرائیل قرار دهد. تضمین وام بدین معناست که دولت آمریکا وامهای دریافتی اسرائیل از بانکها و مؤسسات مختلف آمریکایی را تضمین می‌نماید. نگاه کنید به:

Mitchell Bard, "Loan Guarantees", <http://www.us.israel.org>

در مورد فشار ایالات متحده بر اسرائیل، نگاه کنید به کمیل منصور، پیشین، صص. ۲۷۴-۲۷۱.

24- B. Reich. op.cit, pp. 168- 172

۲۵- در مورد میزان و نحوه این نفوذ و تأثیر نگاه کنید به:

B. Reich. Ibid, pp. 215- 219

برای تفصیل بیشتر در مورد ماهیت روابط آمریکا و اسرائیل نگاه کنید به:

کمیل منصور، پیشین و جورج بال و دوغلاس بال، آمریکا و اسرائیل: علاقه حمیده (بیروت: بیسان، ۱۹۹۴).

۲۶- برخلاف تصور موجود که رابطه آمریکا و اسرائیل بیشتر انگیزه اخلاقی و ایدئولوژیکی دارد، نگارنده معتقد است این رابطه بیشتر در راستای منافع آمریکا در منطقه بوده است. با ملاحظه روند کمکهای آمریکا به اسرائیل می‌توان ادعا کرد که هر چه اسرائیل قوی‌تر شده و آمریکا در یافته که می‌تواند از آن برای رسیدن به اهداف استراتژیک خود در منطقه استفاده نماید، رابطه میان دو کشور نیز تقویت شده است. به عنوان مثال می‌توان گفت که کمکهای اقتصادی و نظامی عمده آمریکا به اسرائیل بعد از جنگ ۱۹۶۷ شروع شد، یعنی زمانی که اسرائیل ثابت کرد که از مجموعه کشورهای عربی قوی‌تر است. نگاه کنید به:

Stephen Zunes, "The Strategic Functions of U.S. Aid to Israel", and A.F.K Organski, The \$36 Billion Bargain: Strategy and Politics in to Israel (New York: Columbia University Press, 1990)

۲۷- پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی تأثیرات عمده‌ای بر سیاست خارجی کشورهای تحت الحمایه آمریکا و شوروی گذاشته است. به عنوان مثال، کشورهای تحت الحمایه شوروی سابق سیاستهای محتاطانه و محافظه کارانه در پیش گرفته‌اند زیرا فروپاشی شوروی و بعد از آن عقب نشینی این کشور از تعهدات سابقش بدین معنا بود که این کشورها (مانند سوریه در منطقه خاورمیانه) دیگر نمی‌توانند متکی به حمایت حامی سابق خود باشند. همچنین فروپاشی شوروی به کم‌اهمیت شدن ارزش استراتژیک کشورهای تحت الحمایه آمریکا کمک کرده است. برخی استدلال نموده‌اند که سقوط و فروپاشی شوروی و کاهش تهدید آن نسبت به خاورمیانه بدین معناست که دیگر آمریکا نیازی به اسرائیل به عنوان یک متحد استراتژیک ندارد. نگاه کنید به:

Micheal Barnet, "From Cold Wars to Resource Wars: The Coming Decline in U.S.- Israeli Relations?", Jerusalem Journal of Internatinal Relations 13 (3), 1991, pp.99-119, Nikki Keddie, "The End of the Cold War in Middle East," Diplomatic History 16, 1992, pp. 95-103, and Shibley Telhami, "Israeli Foreign Policy After the Cold War", in S. Spiegel (ed) The Arab- Israeli Search for peace (Boulder: lynne Rienner, 1992).

۲۸- نگاه کنید به کمیل منصور، پیشین، ص ۲۳۰.

29- Andrew and Leslie Cockburn, Dangerous Liaison: The Inside Story of the U.S- Israeli Covert Relation ship (New York: Harper Collins, 1991). P.352.

نقل شده از کمیل منصور، پیشین، ص. ۲۲۶.

۳۰- کمیل منصور، همان. صص ۲۲۷۰-۲۲۵.

شرط‌های شامیر عبارت بود از (۱) بحث خودگردانی فلسطینی فقط در مذاکرات با مصر مطرح شود، (۲) تا آنجا که ممکن است مذاکره و مراوده با سازمان آزادی بخش فلسطین محدود باشد. (۳) این که آمریکا از ورود مهاجرین یهودی روسی به خاک خود جلوگیری نماید.

31- Stephen Zunes, op.cit. p.6.

۳۲- البته منظور ایجاد یک صلح واقعی نیست، آمریکا هرگز به دنبال فیصله منصفانه و عادلانه این منازعه نبوده و نیست. حتی چپ‌گرایان اسرائیلی طرفدار صلح معتقدند، آمریکا با تداوم کمک‌های خود به دولت اسرائیل موجب می‌شود تلاشها برای صلح عقیم بماند.
نگاه کنید به:

*Zunes, op.cit, p. 10.

* فدراسیون قدرتمند تجاری در اسرائیل که دارای سه کاروبژه است که عبارتند از (الف) مجمع عمومی کارگران اسرائیل و سازمان پوشش دهنده اکثر اتحادیه‌های کارگری. (ب) مجتمع عظیم کشاورزی- صنعتی و (ج) ارائه کننده بسیاری از خدمات اجتماعی

33- S. Zunes, op.ciT, p. 11.

جدول شماره ۱

کمکهای امریکا به اسرائیل از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۹۹ (میلیون دلار)

کمک اقتصادی		کمک نظامی		مجموع کمک	سال	کمک اقتصادی		کمک نظامی		مجموع کمک	سال
بلاعوض	وام	بلاعوض	وام			بلاعوض	وام	بلاعوض	وام		
۴۹۰	۲۳۵	۵۰۰	۵۰۰	۱۷۸۷/۵	۱۹۷۷					۱۰۰	۱۹۴۹
۵۲۵	۲۴۰	۵۰۰	۵۰۰	۱۸۲۲/۶	۱۹۷۸					۳۵/۱	۱۹۵۰
۵۲۵	۲۴۰	۱۲۰۰	۲۷۰۰	۴۹۱۲	۱۹۷۹					۸۶/۲	۱۹۵۱
۵۲۵	۲۴۰	۵۰۰	۵۰۰	۲۱۴۶	۱۹۸۰	۲۲/۷				۷۲/۶	۱۹۵۲
۷۶۴		۵۰۰	۹۰۰	۲۳۱۲/۴	۱۹۸۱	۷۲/۶				۷۲/۷	۱۹۵۳
۸۰۶		۵۵۰	۸۵۰	۲۲۲۸	۱۹۸۲	۵۴				۵۲/۷	۱۹۵۴
۷۸۵		۷۵۰	۹۵۰	۲۵۰۵/۶	۱۹۸۳	۲۱/۵	۳۰			۴۰/۹	۱۹۵۵
۹۱۰		۸۵۰	۸۵۰	۲۶۲۱/۶	۱۹۸۴	۱۴	۱۰			۸۵/۴	۱۹۵۶
۱۹۵۰		۱۴۰۰		۲۲۷۶/۷	۱۹۸۵	۱۶	۱۰			۵۶/۲	۱۹۵۷
۱۸۹۸/۴		۱۷۲۲		۲۶۲۲/۵	۱۹۸۶	۸/۹	۱۵			۷۷/۹	۱۹۵۸
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۰۴۰/۲	۱۹۸۷	۹/۲	۱۰		۰/۴	۸۷/۹	۱۹۵۹
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۰۴۲/۲	۱۹۸۸	۹/۸	۱۵		۰/۵	۹۳/۲	۱۹۶۰
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۰۲۵/۶	۱۹۸۹	۸/۵	۱۶		x	۹۳/۲	۱۹۶۱
۱۱۹۴/۸		۱۷۹۲/۲		۳۴۴۶/۹	۱۹۹۰	۰/۲	۳۵		۱۲/۲	۸۷/۹	۱۹۶۲
۱۸۵۰		۱۸۰۰		۳۷۱۲/۳	۱۹۹۱		۴۵		۱۲/۲	۲۷	۱۹۶۳
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۱۰۰	۱۹۹۲		۲۰			۶۵/۹	۱۹۶۴
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۱۰۳/۴	۱۹۹۳		۱۰		۱۲/۹	۱۲۶/۸	۱۹۶۵
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۵۰۹۷/۲	۱۹۹۴		۵۵		۹۰	۲۲/۷	۱۹۶۶
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۵۱۰۲/۳	۱۹۹۵				۷	۱۰۶/۵	۱۹۶۷
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۵۱۲۲	۱۹۹۶				۲۵	۱۶۰/۳	۱۹۶۸
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۵۱۳۲/۱	۱۹۹۷				۸۵	۹۲/۶	۱۹۶۹
۱۲۰۰		۱۸۰۰		۳۰۸۰	۱۹۹۸				۲۰	۲۲۲/۲	۱۹۷۰
۱۰۸۰		۱۸۶۰		۳۰۸۰	۱۹۹۹				۵۲۵	۲۸۰/۸	۱۹۷۱
۲۲۱۲۲/۲	۱۵۱۶/۵	۲۹۰۱۲/۹	۱۱۲۱۲/۵	۷۸۶۶۵/۱	مجموع	۵۰			۲۰۰	۲۸۰/۸	۱۹۷۲
						۵۰			۲۰۷/۵	۲۶۶۶/۳	۱۹۷۳
						۵۰		۱۵۰۰	۹۸۲/۷	۸۳۳	۱۹۷۴
						۳۴۴/۵		۱۰۰	۲۰۰	۲۲۶۲/۷	۱۹۷۵
						۲۷۵	۲۷۵	۷۵۰	۷۵۰	۲۹۲/۵	۱۹۷۶
						۵۰	۲۵	۱۰۰	۱۰۰		دوره انتقالی

(جدول شماره ۲)

کمک نظامی آمریکا به حوزه ها و کشورهای مختلف طی سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۹۹
به دلار آمریکا

تخمین (۲۰۰۰)	۱۹۹۹	
۱,۹۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۸۶۰,۰۰۰,۰۰۰	اسرائیل
۱,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	مصر
۷۵,۰۰۰,۰۰۰	۴۵,۰۰۰,۰۰۰	اردن
۲,۲۵۰,۰۰۰	۲,۰۰۰,۰۰۰	مراکش
۲,۲۵۰,۰۰۰	۲,۰۰۰,۰۰۰	تونس
۸۱,۲۰۰,۰۰۰	۷۸,۰۰۰,۰۰۰	مشارکت برای صلح
۳,۰۰۰,۰۰۰	۳,۰۰۰,۰۰۰	منطقه کارائیب
۵,۰۰۰,۰۰۰	۷,۰۰۰,۰۰۰	ابتکار حفظ فزاینده صلح بین المللی
۵,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰	ابتکار و واکنش به بحران در آفریقا
۵,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰	منطقه شرق آفریقا

Source: Federation of American Statistics

